

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

آخرین مطلب در حقیقت شرعی اشاره به اصل عقلائی «اصالة عدم النقل» است که در الفاظ جریان دارد. این اصل در جایی جریان دارد که شک در اصل نقل داشته باشیم؛ مثلاً لفظی دارای معنای حقیقی و موضوع له است اما همان لفظ در معنایی دیگر استعمال شده است اما نمی دانیم لفظ از معنای اول به معنای دوم نقل داده شده است تا معنای دوم حقیقی باشد یا این که نقل داده نشده است تا معنای دوم مجازی باشد.

تفاوت میان اصالة الظهور، اصالة الحقيقة و اصالة عدم النقل

قبل از بیان تحقیق، ارائه ادله و مورد جریان این اصل، ابتدا باید مقدمه ای را بیان نمود: در باب الفاظ چند اصل وجود دارد:

الف- اصالة الظهور.

ب- اصالة عدم القرینه.

ج- اصالة الحقيقة: در این اصل اختلاف وجود دارد که آیا این اصل اصلی تعبدی عقلائی است یعنی بنای عقلاء بر این است که در دوران میان اراده معنای حقیقی یا مجازی توسط متکلم می گویند حقیقت اراده شده است، در نتیجه این اصل اصلی تعبدی و مستقلى است و زیر مجموعه اصلی دیگر قرار نمی گیرد.

احتمال دیگر این است که به این جهت عقلاء لفظ را بر معنای حقیقی حمل می کنند که لفظ ظهور در معنای حقیقی دارد؛ یعنی اصالة الحقيقة زیر مجموعه اصالة الظهور است لذا اصل تعبدی مستقل نیست. بنابراین اگر لفظ با قرائنی ظهور در معنای مجازی داشت دیگر بر معنای حقیقی حمل نمی شود.

هر چند برخی درصدد بودند که این اصل را اصلی مستقل قرار بدهند اما به نظر ما اصالة الحقيقة یک اصل تعبدی و مستقل نیست و معیار نزد عقلاء مسئله ظهور است.

از عبارات مرحوم آخوند (ره) که می فرماید: «بناء على كونه تعبدية» نیز می تواند متوجه شد که ایشان نیز اصالة الحقيقة مصداقی از اصالة الظهور می داند.

به بیان دیگر با اصول لفظی قصد داریم کلام متکلم را با وجود حجت بر معنائی حمل نمائیم. زمانی که معیار حجیت باشد، موضوع ظهور مجموع کلام در یک معنا است لذا توجهی به مجازی یا حقیقی بودن معنا نداریم. پس معنای اصالة الظهور معنای ظاهر است نه معنای حقیقی.

به تعبیر دیگر حقیقت و مجاز دو عنوان انتزاعی هستند یعنی اگر لفظ در موضوع له استعمال شود حقیقت و اگر در غیر موضوع له استعمال شد مجاز است، لذا عقلاء بر عناوین انتزاعی اصلی را بار نمی‌کنند. اما ظهور این چنین نیست چون ظهور در لفظ و کلام موجود است.

مطلب دیگر تفاوت میان این سه اصل است. اگر در کلام لفظ متصلی وجود داشته باشد که صلاحیت برای قرینیت دارد اما نمی‌دانیم متکلم این را به عنوان قرینه آورده است یا خیر، در این مورد اصالة عدم القرینة جریان ندارد برای این که آن چه صلاحیت برای قرینیت دارد موجود است اما اصالة الحقيقة و اصالة الظهور جریان دارد.

با توجه به مطالب بیان شده در واقع دو اصل وجود دارد: الف- اصالة الظهور ب- اصالة عدم القرینة. چون مورد و محل جریان این دو متفاوت است؛ به این بیان که اصالة الظهور می‌گوید اگر لفظ یا کلام مرکب در معنائی ظهور داشت باید بگوئیم متکلم همین معنای ظاهر را اراده نموده است چه معنا حقیقی و چه مجازی باشد پس به سبب آن صغری ظهور درست می‌شود.

در مقابل مورد جریان اصالة عدم القرینة جایی است که شک داشته باشیم متکلم قرینه‌ای بر خلاف ظاهر اقامه نموده باشد اما این اصل ظهور کلام در معنائی خاص را اثبات نمی‌کند.

لذا این که مرحوم شیخ (ره) اصالة عدم القرینة را به اصالة الظهور برگردانده اند صحیح نیست و این دو اصل دو مجری دارند. پس اصالة الظهور در مرحله مقتضی و عدم وجود مانع که همان قرینه باشد، است؛ یعنی لفظ اقتضای ظهور در این معنا را دارد چون برای آن وضع شده است. اما اصالة عدم القرینة در مرحله مانع است.

در نتیجه ظهور اعم از معنای حقیقی و مجازی است یعنی در موردی که متکلم لفظ را می‌گوید و با قرینه معنای مجازی اراده می‌کند ظهور موجود است و اصل عدم قرینة جاری نیست.

اما اصل عدم قرینة در موردی جریان دارد که بدانیم متکلم خلاف معنای حقیقی را اراده نموده است یا خیر که می‌گوئیم اصل عدم آن است.

به عبارت دیگر ظهور کلام در یک معنا به سبب اصالة عدم القرینة اولاً منجر به اصل مثبت خواهد شد. ثانیاً اگر گفته شود این اصل لفظی و عنوان اماره را دارد لذا مثبتات آن حجیت دارد در پاسخ می‌گوئیم این اصل به هیچ وجه قابلیت اثبات ظهور کلام در معنا را ندارد بلکه با سببی دیگر مانند علم به وضع ظهور باید اثبات شود.

ادله اصالة عدم النقل

روشن شد که اصالة الحقيقة نزد عقلاء ثابت نیست و تنها اصالة الظهور باقی می‌ماند. از قدیم و جدید مشهور است که در میان عقلاء اصل عقلائی به نام اصالة عدم النقل وجود دارد. با بررسی کلمات برای این اصل چهار دلیل ذکر شده است:

دلیل اول: اصالة عدم النقل یک استصحاب عقلائی است؛ به این بیان که اگر لفظی برای معنائی وضع شده باشد، استصحاب را

باری موضوع له بودن معنای مذکور برای لفظ را انجام می‌دهیم و لذا مشخص می‌شود لفظ موضوع له جدیدی ندارد و به معنای جدیدی نیز منتقل نشده‌است.

به بیان دیگر نقل، حادثی از حوادث است و عقلاء به سبب استصحاب می‌گویند موضوع له اول همچنان باقی است و حادث واقع نشده‌است.

در نتیجه لوازم استصحاب عقلائی نیز حجت می‌شود؛ یعنی مسلم است که لازم اصالة عدم النقل ثابت است پس اگر لفظ در معنای دیگری استعمال شد، آن معنا مجازی خواهد بود.

کما این‌که اگر استصحاب، شرعی و تعبدی باشد لوازم آن حجت نیست و از آن به اصل مثبت تعبیر می‌شود. اما اگر استصحاب عقلائیه باشد، عقلاً در هنگام جریان استصحاب لوازم را حجت می‌دانند لذا استصحاب در حکم اماره خواهد بود.

دلیل اول یعنی استصحاب عقلائیه مواجه با دو اشکال است:

اشکال اول: از جهت مبنا دلیل استصحاب تنها روایات و تعبد است لذا استصحاب عقلائی به صورت کلی به نظر ما صحیح نیست.

اشکال دوم: اگر قرار باشد عقلاء استصحاب جاری کنند باید بگویند هیچ‌گاه نقل واقع نشده‌است که معنای آن «جر العدم» است؛ یعنی عدم را استمرار می‌دهند در حالی‌که عقلاء نسبت به جر العدم التفاتی ندارند.^[1]

دلیل دوم: مرحوم امام (ره) در تبیین این دلیل می‌فرماید: عقلاء به مجرد احتمال نقل، از ظهور اول رفع ید نکرده و استصحاب را جاری نمی‌کنند بلکه به احتمال نقل توجه نمی‌کنند.

در نتیجه طبق دلیل دوم اصالة عدم النقل استصحاب نیست بلکه بناء عقلاء بر عدم اعتنا به احتمال نقل می‌باشد. لذا زمانی‌که لفظ در معنایی ظهور پیدا کرد، عقلاء بنا را بر بقاء لفظ در همان معنا گذاشته و به احتمال نقل هیچ اعتنایی ندارند.

ایشان در انتها می‌فرماید: «نعم قد يكون الشيء بحيث تطمئن النفس ببقائه، و يكون الاحتمال المخالف لضعفه غير معتد به.»^[2]

ولو این دلیل وجیه‌تر از دلیل اول است اما این اشکال به ذهن می‌رسد که اصالة عدم النقل قرار است در دایره شریعت پیاده شود؛ به این بیان که شارع الفاظ مختلف را در معانی جدید استعمال نموده‌است. طبق این صورت که شرعی جدیدی آمده‌است و این شرع از این الفاظ معانی جدیدی را اراده نموده‌است، احتمال وجود نقل نزد عقلاء وجود دارد.

مگر این‌که بگوئیم چنین نقلی در شرع واقع نشده‌است که این حرف صحیح نیست و مخالف وجدان است که شواهد متعدد نقل از معنای لغوی به معنای جدید شرعی را پیش از این ذکر نمودیم.

بله کلام ایشان در خارج از دایره شریعت تام است؛ مثلاً در بین عرب احتمال انتقال معنای لفظ به معنایی دیگر کاملاً منتفی است و بقاء معنا نسبت به لفظ نزد عقلاء مسئله‌ای قطعی است.

مگر این‌که دلیل محکمی در مقابل آن قرار بگیرد و معنای جدیدی برای لفظ اثبات نماید و چون چنین دلیلی وجود ندارد حتی

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] □ «و التحقيق: أنَّ المتيقِّن من بناء العقلاء هو عدم الاعتناء بالشكِّ في أصل النقل. و هل المعوِّل عليه عندهم هو الاستصحاب العقلائي، أو عدم رفع اليد عن الظهور الثابت بمجرد الاحتمال؟ وجهان: أوجهما الثاني؛ لعدم التفات العقلاء إلى جرّ العدم، مع أنَّ الاستصحاب العقلائي مطلقاً ممّا لا أصل له. نعم قد يكون الشيء بحيث تطمئنُّ النَّفس ببقائه، و يكون الاحتمال المخالف لضعفه غير معتدِّ به، و هو غير الاستصحاب، و لو أُريد به ذلك فلا مشاحة فيه.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 132.
- [2] □ مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 132.